



اشاره:

روشنفکر اصلاً لفظ عجیبی است که در تعریفش نمی‌توان سخنی به صراحت گفت. چرا که اگر امروز آنان را در یک ویژگی تعریف کنی، فردا پا فراتر می‌گذارند و سعی می‌کنند هر تعریفی را ناقص اعلام کنند. روشن - فکر فقط زمانی ساکت می‌شود که به آنها بگویی فیلسوف است یا نخبه؛ اما خودشان هم می‌دانند که نه از فلسفه چیزی فهمیده‌اند و نه در مسأله‌ای صاحب نظرند. متفکرین می‌گویند ویژگی اصلی روشنفکرها این است که حد و جایگاه خود را نمی‌شناسند و دقیقاً نمی‌دانند چه کاره‌اند. البته همیشه در تعریف روشنفکر باید میان روشنفکران غربزده و دینی خط قرمز کشید. بحث ما بیشتر در مورد روشنفکر از سنخ اول (غیر دینی - غربزده) است.



# به‌ما می‌گویند نخبه

مجله لومه اسماعیلی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
مرکز مطالعات علوم انسانی



خودشان دوست دارند به آنها بگوئیم روشن - فکر. اگر به دفتر خاطرات هر کدام مراجعه کنیم، می بینیم به خودشان القاب دیگری چون فیلسوف، سیاسی یا نخبه هم داده اند؛ اما درست که دقت می کنیم همان جمله معروف آل احمد در شروع «غربزدگی» به ذهنمان می آید که روشنفکرها را از هر دسته که باشند «غربزده» خواند و بعد با ادبیاتی دلچسب گفت: «غربزدگی می گویم، همچون وبازدگی و اگر به مذاق خوشایند نیست، بگویم همچون گرمزدگی یا سرمازدگی.»

وقتی می گوئیم روشنفکر و این کلمه را به تحلیل تاریخی می بریم، منظورمان این نیست که این فرقه مال کجای عالم است و در کدام قطعه جغرافیایی زندگی می کنند؛ اگرچه حقیقت روشنفکر به وضع و صورت و اوضاع سیاسی و اجتماعی جامعه وابسته است. البته این نسبت هرگز علت و معلولی نیست، بلکه اوضاع و احوال اجتماعی جدید و روشنفکری هر روز از یک جا می آیند؛ شئون و ظواهر یک چیزند.

اگر بخواهیم در معنای روشنفکر تأمل کنیم باید بگوئیم در فلسفه جدید، خصوصاً از زمان دکارت، عقلی پدیدار شده است که هر چه را روشن نباشد مردود می انگارد. روشنفکر نیز در معنای اصطلاحی خودش کسی است که فکری روشن دارد. البته همان طور که نباید روشنفکر را با فلاسفه اشتباه گرفت، باید در فکر روشن آنها نیز خدشه کرد. چون داشتن فکر روشن به خودی خود هیچ هنری نیست، بلکه در مقایسه با فکر مغشوش ترجیح می یابد؛ اما نکته قابل توجه اینجاست که روشنی در معنای روشنفکر برخلاف آنچه عموماً تصور می شود، نقطه مقابل پریشانی و اغتشاش و ابهام نیست، بلکه در مقابل، عمق و احیاناً سر است.<sup>۱</sup> روشنفکر کسی است که با سر و راز میانه ای ندارد، اما چه بسا معنایی عمیق و راز آلودی که به خرواری از معانی و الفاظ روشن بیارزد.

نقل است که روزی کمیل از حضرت علی علیه السلام معنای حقیقت را پرسید و ایشان در پاسخ فرمود: «الحقیقة هتك الستر و غلبه السر». این عبارت دریایی از معانی است. روشنفکر با این قبیل جملات سر و کاری ندارد و اگر به ظواهر الفاظ برخورد کند، متعجب می شود که چگونه حقیقت، هم هتك ستر (ظاهر شدن) و هم غلبه سر است.<sup>۲</sup>

### روشنفکر از کجا آمده است؟

سالهای میانه یا همان قرون وسطی و دوران حاکمیت کلیسا در غرب، کم کم گردبادی در میان متفکران غرب سرعت گرفت که حاکمان کلیسا را از درون می لرزاند، یعنی همان روزهایی که دکارت با فلسفه جدیدش مبنی بر عقل گرایی و فرانسویس بیکن، جان برکلی و جان استوارت میل با تفکر حس گرایی دست و پنجه نرم می کردند و جریان رنسانس را شکل می دادند، گروهی از دور ناظر بر تحول فکری غرب و دستاوردهای جدی این تحولات بودند. البته تعقل و اندیشه ورزی منحصر به انسان غربی و دوران رنسانس نبود، بلکه در جوامع دیگر نیز با شکل های دیگر وجود داشت. وقتی ابن خلدون در مسائل تعبدی شک می کرد و فخر رازی فلسفه را از اصل و اساس زیر سؤال می برد، حتی در جوامع غرب هم تحولاتی به چشم می خورد، اما هیچ کدام از این تحولات، سودای انکار حقایق برتر را در سر نداشت. بعد از رنسانس و بروز خصوصیات تفکر عقل گرایی، بر هر نوع تفکر فرا عقلی و ماورایی از جهان هستی خط بطلان

**روشنفکر برخلاف آنچه تصور می شود هیچ سنخیتی با فلسفه ندارد و اگر هم بخواهد به آن بپردازد، فلسفه را مبتذل می کند روشنفکران مجذوب و شیفته قدر تند و هر جا قدرت کورسویی نشان دهد، بدان سو می شتابند.**

کشیده شد و حس گرایی به راحتی چتر وسیع خود را بر سر اقوام بشر گشود و «هیوم» قانون علیت را فراتر از هر معجزه ای و برتر از ماورا نشاناد.<sup>۳</sup> در پی این تغییر و تحولات فکری، نوعی تفرعن و اباحت بر ذهن بشر سایه انداخت و انسان شناسی با ابعاد وسیع خود دامنه یافت. چتر «اومانیزم» گشوده شد و اصالت انسانی بر هر تفکری پیروز شد و انسان بر اریکه سلطنت خود چنان تکیه زد که تمام اقالیم طبیعت به گمانش سر تعظیم فرود آورد. وقتی معرفت الهی کنار رفت و فهم انسان جای آن را گرفت، لیبرالیسم به معنای اباحت و آزادانگاری بشر توسعه یافت. مباح بودن همه امور در قیاس با انسان که همان آزاد انگاری بشر از تمام تکالیف و احکام الهی است، نوعی آزادی به ارمغان آورد که در برابر حریت و آزادی دینی پرچم می افراشت. در این سیر سریع که عقل گرایی و حس محوری، پدرسالار آن بودند؛ انسان حاکمیت تام یافت و دین برای راحتی او به عرصه زندگی شخصی محدود شد تا در اجتماع در فرمانروایی انسان و تجربه گرایی او شکاکیت نورزد و ذهنش را جریحه دار نسازد. از همین جا آوای جدایی دین و دانش و به تبع آن مفارقت دین و سیاست به گوش رسید.<sup>۴</sup>

در این میان گروهی دورتر از آتش ایستاده و تنها به گدازه های درخشان آن چشم می دوختند و شیفته جلال و حیرت

**روشنفکر کسی است که با سر و راز میانه ای ندارد، اما چه بسا معنایی عمیق و راز آلودی که به خرواری از معانی و الفاظ روشن بیارزد.**



در میان کشورهای جهان  
سوم، خصوصاً مصر و  
ایران کسانی یافت شدند  
که بدون فهم درست  
ایدئولوژی غربی به  
دستاورد های آن چشم  
دوختند و ظواهر آن  
تحولات را برای کشور  
خود به ارمغان بردند.

روشنفکر حتی اگر به  
ظاهر دین معتقد باشد،  
دین رادر کنار علم  
و تمدن غرب می گذارد و  
آن را به عرصه خصوصی  
می فرستد.

شعله های حسن گرایي و پیامدهای آن، خصوصاً پیامدهای سیاسی و اقتصادی آن بودند. پس با این اعتبار می توان گفت روشنفکری در قرن هیجدهم ظاهر شد و تنها مخصوص کشورهای جهان سوم نبود؛ اما در میان کشورهای جهان سوم، خصوصاً مصر و ایران کسانی یافت شدند که بدون فهم درست ایدئولوژی غربی به دستاوردهای آن چشم دوختند و ظواهر آن تحولات را برای کشور خود به ارمغان بردند.<sup>۹</sup> اگر دکارت با تفکرات خود در طلب احکامی بود که بدیهی و روشن باشند، روشنفکری که در قرن هیجدهم ظهور کرد طرح عالمی را ریخت که در آن تمام مسائل حل شده باشد یا به آسانی حل شود؛ اگرچه روشنفکران چیزی از فلسفه عقل گرایي و شناخت تجربی نمی دانستند، بلکه تنها پیامدهای آن را دیده بودند که به نظرشان جذاب آمده بود.

روشنفکر برخلاف آنچه تصور می شود هیچ سنخیتی با فلسفه ندارد و اگر هم بخواهد به آن پردازد، فلسفه را مبتدل می کند و آن را در خدمت سیاست

یا ایدئولوژی قرار می دهد و یا مهمل بودن آن را اثبات می کند.<sup>۶</sup> روشنفکران مجذوب و شیفته قدرتند و هر جا قدرت کورسویی نشان دهد، بدان سو می شتابند و تفکرات آن ناحیه را به ارمغان می برند.<sup>۷</sup>

جلال آل احمد در کتاب خود اگر چه تلویحاً تمام روشنفکران را غربزده اعلام کرد، اما آنان را به دو دسته یا گروه تقسیم کرد: ۱. روشنفکرانی که در خدمت دستگاه حاکمیت قرار گرفته و در آن منحل شده اند و بعضی از اینها خیال کردند که چون رسماً در حکومت شرکت ندارند یا مثلاً به نفع آن قلم نمی زنند به تحکیم و حفظ حکومت مدد نمی رسانند. ۲. روشنفکرانی که با قدرت حکومت در افتادند و بادست و زبان در جهاد بر ضد آن شرکت کردند.

البته آل احمد با این تقسیم بندی، بیشتر حرف دل خودش را می زد. او دوست داشت روشنفکران از خدمت حکومت خارج شوند، اما نگفت روشنفکران قسم دوم با چه چیزی مخالفت می کنند.<sup>۸</sup> روشن است که آنان نیز تفاوت ماهوی فکری با دسته اول ندارند، بلکه تنها وجه تمایزشان جنگ برای قدرت (اما قدرت از نوعی دیگر) است. گروه دوم، قدرت حکومت موجود را نمی پسندند و در پی قدرتی دیگر روانند. در واقع، ما به الامتیاز این گروه به همان مابه الاشتراکشان، یعنی آزوی قدرت باز می گردد.

آل احمد هم این نکته رادرست کرده بود که روشنفکران ریشه در زمین خود و هیچ سرزمینی ندارند و به قول خودشان نوعی نگاه ماورایی و برترینی و برون مرزی بر اتفاقات و تحولات روز جهان دارند؛ اما تمام نزاعهای شان بر سر قدرت است و چون نمی توانند مؤسس قدرت باشند، دنبال قدرتی می گردند که با روشنفکری سنخیت داشته باشد.<sup>۹</sup>

روشنفکر که به علوم جدید و علوم بارز غربی آشنا شده است با خانه خود

و در خانه خود بیگانه است و هر جا که باشد از آنجا نیست. او از واقعیت و شناخت علمی دم می زند، اما خودش هم ماهیت این علم را نشناخته است، بلکه از بیرون نگاهی خریدارانه بر اندام زیبای (!! علم و صنعت انداخته و از آن فقط کراوات و کتاب های نقدش را دیده است.

واژه روشنفکر و انتلکتوئل در فارسی مترادف خوانده شده است. انتلکتوئل یعنی کسی که خرد راهنمای اوست و ظاهراً اهل خرد و تدبیر است، ولی هر صاحب نظری را نمی توان به این نام خواند؛ مثلاً به کسی چون این سینا که در فلسفه صاحب نظر بوده است، نگفتند انتلکتوئل و هیچ کس هم غزالی یا فخر رازی را روشنفکر نخوانده است؛ بلکه روشنفکر تعریفی عجین شده با سیاست دارد.<sup>۱۰</sup>

#### روشنفکر، سیاست، دیانت

همان طور که بیان شد هر اهل نظری روشنفکر نیست. آل احمد نیز بارها روشنفکران را در نسبتی که با سیاست دارند، تعریف کرده است؛ هر درس خوانده ای که به پژوهش های خود مشغول باشد، روشنفکر نیست؛ بلکه سیاست جزء لاینفک تعریف روشنفکر است.<sup>۱۱</sup> از سوی دیگر، هر صاحب نظری که در سیاست مداخله کند را نیز نمی توان روشنفکر نامید؛ برای مثال، هیچ کس رستم یا اسفندیار شاهنامه را روشنفکر سیاسی نخوانده است. روشنفکر مخصوص تاریخ جدید غرب است و پیش از آن نبوده است. روشنفکر همان محصول مشترک عقل گرایي و مبارزه با کلیسا است که در جهان سوم هم معنا یافته است؛ در حالی که جایی برای معنا شدن ندارد؛ کسی است که با تفکر جدایی دین از سیاست و به مدد خردی که جای وحی را گرفته داعیه مبارزه با نظام موجود را دارد و به نقد آن می پردازد. روشنفکر حتی اگر به ظاهر دین معتقد باشد، دین رادر کنار



#### پی‌نوشت‌ها:

۱. حمید احمدی و محمدحسین فتاحیان، جریان روشنفکری و روشنفکران در ایران، انتشارات به بهادران، قم، ۱۳۷۹، ص ۱۱.
۲. همان، ص ۱۲.
۳. حمید پارسانیا، حدیث پیمانه، انتشارات معارف قم، ۱۳۸۰، ص ۱۲۶ - ۱۱۰.
۴. همان، ص ۱۳۶ - ۱۲۷.
۵. فرهاد شیخ فرشی، روشنفکری دینی و انقلاب اسلامی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۸۱.
۶. رضا داوری اردکانی، انقلاب اسلامی و وضع کنونی عالم، مرکز فرهنگی علامه طباطبائی، تهران، ۱۳۶۱، ص ۴۰ - ۳۴.
۷. همان، ص ۳۶.
۸. جلال آل احمد، غریب‌دگی، انتشارات فردوس، تهران، ۱۳۵۷، ص ۱۳۹.
۹. حمید احمدی و محمدحسین فتاحیان، جریان روشنفکری و روشنفکران در ایران، ص ۱۶ - ۱۴.
۱۰. همان، ص ۱۴.
۱۱. جلال آل احمد، در خدمت و خیانت روشنفکران، فردوس، تهران، ۱۳۷۹، ص ۱۷.
۱۲. فرهاد شیخ فرشی، روشنفکری دینی و انقلاب اسلامی.
۱۳. همان.
۱۴. جلال آل احمد، در خدمت و خیانت روشنفکران، ص ۳۵ - ۱۷.

علم و تمدن غرب می‌گذارد و آن را به عرصه خصوصی می‌فرستد. روشنفکری در ایران از ابتدا عبارت بوده است از تعلق به برخی عادات و فروع که از غرب آمده و جای احکام شریعت را گرفته است. از نظر او منشأ احکام و دستورالعمل‌ها نوع بشر است و احکام دینی آسمانی صرفاً از جهت تاریخ و اجتماعی اهمیت دارد و دیگر منشأ اثر نیست.<sup>۱۲</sup>

البته طوایف اصلی روشنفکران با دین به طور آشکار ضدیت نمی‌کنند، بلکه به طور کاملاً محترمانه فتوا می‌دهند که دین امر وجدانی است و در حد اعلامیه حقوق بشر، معجز به تصرف در زندگی انسان است. سرانجام به زبان عوام فهم، دین را در انزوا می‌خواهند و معتقدند: «دین را با سیاست و عرصه اجتماع چه کار؟».

با اندکی توجه به اعلامیه معروف حقوق بشر، واژه آزادی اعتقادات دینی در کنه خویش به معنای قطع تعلق از دیانت است؛ یعنی دین را باید به اشخاص سپرد تا هر طور می‌خواهند با آن کنار بیایند. پس نهایت امر این است که روشنفکری هیچ‌گاه با دیانت جمع نمی‌شود. چون دیانت در تعریف آن، هرگز لحاظ نشده است.<sup>۱۳</sup>

#### روشنفکر کیست؟

آزاداندیشی یا آزاد فکری از ویژگی‌های مهم روشنفکری بوده است که هدیه قرن هیجدهم و دوران رنسانس است. آزاداندیشی برای این است که امثال گالیله دوباره کشته نشوند و کسی به خاطر اختراعات و کشفیاتش سر به تیغ گیوتین نسپارد؛ اما روشنفکران ما کنه این معنا را هم دریافته‌اند. روشنفکر، خود را آزاد از تحجر و تعصب مذاهب و آزاد از تحکم و سلطه قدرت‌های روز می‌داند. مشخصات اصلی روشنفکری در اندیشه آل احمد چند چیز است: ابتدا فرنگی مآب بودن که البته این مشخصه در دوران آل احمد که اوج قدرت روشنفکران پهلوی بود، مشخصه ثابت به شمار می‌آمد، اما امروز با غربزدگی و تعریف از مظاهر و تمدن غرب و نقد تمدن جهان سوم سنخیت بیشتری دارد. خصوصیت دوم، بی‌دینی یا تظاهر به آن است که امروز روشنفکران دینی این خصیصه را باطل می‌دانند و دیانت را در مقیاس زمان و مکان، موجه و حتی ضروری می‌دانند. خصوصیت سوم، درس خواندگی است که البته امروزه بیشتر با آگاهی از علوم غربی و نقد علوم اسلامی بروز می‌یابد و تنها علم آموزی مشخصه روشنفکر بودن نخواهد بود. چهارم، بیگانه بودن با محیط بومی و سنتی است که البته در هر زمان و مکانی جزء ذاتی روشنفکری شناخته می‌شود. آخرین خصیصه نیز داشتن جهان‌بینی علمی است که امروزه به ایدئولوژی یا همان مجموعه احکام و دستورالعمل‌های سیاسی اطلاق می‌شود. البته خصیصه ثابت روشنفکران، سیاسی بودن و ترجمان دیانت به مفهومی کاملاً زمینی و اعتقاد به جدایی ازلی دین و سیاست است که گمان می‌رود در تعریف لفظ روشنفکر لحاظ شده باشد.